

لطیفه‌های بانمک

عتیقه فروشی عصای بلندی را به اسم این که از دندان فیل ساخته شده، به قیمت گزافی فروخت. خریدار وقتی عصای خود ...

***دندان فیل!**

عتیقه فروشی عصای بلندی را به اسم این که از دندان فیل ساخته شده، به قیمت گزافی فروخت. خریدار وقتی عصای خود را به متخصص نشان داد، معلوم شد که از پلاستیک ساخته شده است، پیش فروشنده رفت و با اعتراض گفت: این عصا که از دندان فیل نیست!
فروشنده گفت: مطمئن باشید از دندان فیل است، ولی شاید دندان فیل، مصنوعی بوده!

***طوطی کال!**

دو دیوانه درباره ی پرندگان با هم سخن می گفتند تا آن که سخن به انواع طوطی کشیده شد، اولی گفت: از طوطی ها، طوطی سبز هم خوش رنگ تر است و هم سخنگوتر.
دومی گفت: نه، طوطی سبز هنوز کال و نارس است، ولی طوطی قرمز، رسیده و پخته تر است و بهتر سخن می گوید!
*چراغ روشن!
دو دیوانه در حیاط تیمارستان قدم می زدند. دیوانه اولی به تیر چراغ برق کوبید و گفت: هر چه در این خانه را می زنم، کسی جواب نمی دهد.
دیوانه دومی گفت: عجیب است، چراغ شان هم که روشن است!

***خواب دانش آموز**

معلمی در کلاس در حال درس دادن بود که ناگهان بر سر دانش آموزی فریاد زد و گفت: تو نمی توانی سر کلاس من بخوابی. دانش آموز در حالی که چشمان خود را می مالید جواب داد: درست است آقای معلم چون شما خیلی بلند حرف می زنید.

***بستنی فروش**

پسر در حال بازی در خیابان بود و بعد از چند لحظه دوان دوان به طرف خانه می آید و به مادرش می گوید: مامان پنجاه تومان به من بده.
مادر: پسر من خواهی چکار کنی؟
پسر: می خواهم به یک مرد فقیر بدهم.
مادر پنجاه تومان به او داد و گفت: بیا پسر من این پنجاه تومان. آن مرد فقیر کجاست؟
پسر کوچولو جواب داد: سر کوچه ایستاده و بستنی می فروشد.